

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه - کابل

۰۱ اپریل ۲۰۲۱



یونس نگاه

شعر رودکی را درست بخوانیم



رودکی شاعر خوش‌بیان و خوش‌فکر بوده است. سخن او را برخی به این دلیل قدر می‌کنند که نخستین شاعر بزرگ فارسی است که صاحب دیوان بوده و در شکل‌دهی فرهنگ و ادبیاتی که امروز داریم، نقش مهم ادا کرده است. در عین حال، او برای تاریخ‌نویسان، سیاست‌مداران و اندیشموران نیز آدم مهم است. ما می‌توانیم از زبان او آگاه شویم که وقتی مردم منطقه ما از زیر یوغ استعمار و سرکوب عرب دوباره برخاستند، چگونه فکر می‌کردند و در برابر احکام عربی چه ارزش‌هایی را علم کردند. از آنجائی که ایستادگی مردم خراسان و عراق عجم در برابر اعراب رنسانس فرهنگی نیز بود، اشعار رودکی و تعدادی از شاعران پس از او ما را با آنچه قبل از هجوم اعراب درین منطقه می‌گذشته است، نیز آشنا می‌کند.

اشرف‌غنی "بوی جوی مولیان" رودکی را اشتباه خواند و از اشتباه‌خوانی او بسیار صحبت شد. آیا آنانی که به رودکی افتخار می‌کنند (در دولت و بیرون دولت)، به خصوص فارسی‌گرایان مجاهدزاده شعر رودکی را درست خوانده‌اند و آموزه‌های او را درک کرده‌اند؟ درست‌خوانی الفاظ رودکی خوب است، ولی مهم‌تر از آن درست خواندن پیام اوست. در کابل، گروه بزرگی از آنانی که خود را مدافع و دوست‌دار رودکی می‌دانند، دشمنان فکری آن شاعر بزرگ‌اند. این‌جا به

چند اختلاف فکری رودکی با سیاستمداران و فرهنگی‌های قوم‌گرا، بنیادگرا و زبان‌گرای امروز افغانستان اشاره می‌کنم:

الف) رودکی مخالف جهادی‌گری و آدم‌کشی بود. او در شعری می‌گوید:

"چون تیغ به دست آری، مردم نتوان گشت نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت."

اما تعدادی از کسانی که امروز خود را میراث‌دار رودکی می‌دانند، خلاف این پیام رودکی، هربار دست‌شان به تیغ قدرت رسیده، از کشته‌های مردم پشته ساخته‌اند. سیاست‌پیشگان مذهبی امروز افغانستان و همچنان دیگر مناطق فارسی‌زبان با درک رودکی از خدا موافق نیستند. اینان می‌گویند خداوند در همه حال باماست و گناهان ما را خواهد بخشید ولی رودکی می‌گفت خداوند بدی را فراموش نمی‌کند و کسی که تیغ به دست آورد، نباید آدم بکشد.

ب) رودکی با شادی مردم دشمن نبود، بلکه شادی و طرب را کار انسانی و بسیار خوب می‌دانست. اما، امروز در کابل و تهران بزرگان سیاسی و تعدادی از پیش‌کسوتان فرهنگی فارسی زبان قصابان طرب و شادی مردم شده‌اند و کار اصلی‌شان شکستن جام، سرکوب شادی و درهم‌زدن شادی‌هاست. روکی سروده بود

"ساقی، تو بده باده و مطرب تو بزن رود تا می‌خورم امروز، که وقت طرب ماست"

می‌هست و درم هست و بت لاله رخان هست غم نیست و گر هست نصیب دل اعداست."

آن اعدا امروز ماانیم. در سرزمینی که زبان رودکی هنوز گوینده دارد، تندیس‌هایش قصرها را زینت می‌دهد و اشعارش در دربارها و زیارتگاه‌ها از سوی محتسبان ریشوی متعصب زمزمه می‌شود، دل مردم پر از غم است و فرهنگیان و سیاستمداران حاکم در افغانستان و ایران غم را به‌زور بر دل مردم تحمیل می‌کنند. اینان غم را خوب و شادی را زشت می‌خوانند. رودکی عزیز گفته بود:

شاد زی با سیاه چشمان، شاد که جهان نیست جز فسانه و باد

ز آمده شادمان ببايد بود وز گذشته نکرد بايد ياد

من و آن جعد موي غاليه بوی من و آن ماهروي حورنژاد

نيک‌بخت آن کسی که دادوبخورد شوربخت آن که اونخورد و نداد

اما، در کابل و تهران قومندان‌ها، وزیران، رهبران و مدافعان دروغین رودکی فقط به گذشته‌ها چسبیده‌اند و مردم را فرصت فکر کردن به امروز نمی‌دهند. نمی‌گذارند ما "زآمده شادمان" باشیم "وز گذشته" یاد نکنیم. رهبران و بزرگان فارسی‌گوی امروز چورگران و زران‌دوزان‌اند و از نیک بختی بسیار فاصله گرفته‌اند. اینان از سخاوت و داد نفرت دارند و فقط چور می‌کنند و می‌خورند. قومندان‌ها و رهبران امروز می‌گویند:

نيک‌بخت آن‌که او گرفت و بخورد شوربخت آن‌کسی که داد و نخورد.

ج) رودکی مشاهده و فکر کردن را دوست داشت. برای رودکی رازهای جهان بی‌پایان بود. او مردم را به تقلید و پیروی کورکورانه از تفاسیر ملاها فرا نمی‌خواند. او به پدیده‌های محیطش با چشم باز نگاه می‌کرد. او به‌جای آن‌که مثل قومندان‌های بودند باز امروز پرندگان را شکار کند یا به قفس ببندد، به رنگ بال‌ها، شیرینی الحان و زیبایی پروازشان می‌اندیشید. حتی از پوپوی شانه‌بسر این‌طور شعر می‌سرود:

پوپک دیدم به حوالی سرخس بانگ بر برده به ابر اندرا

چادرکی دیدم رنگین برو رنگ بسی گونه بر آن چادرا

ای پرغونه و بازگونه جهان مانده من از تو به شگفت اندرا

د) رودکی خودخواهی (برتر شمردن منافع شخصی خود بر منافع جمعی مردم) را زشت می‌دانست و تعهد اجتماعی را دوست داشت. او می‌گفت این جهان آن‌قدر پائیدنی نیست که شهرک بدزدی، شهر چور کنی، سرزمین بفروشی و وطن معامله کنی. او می‌گفت "من" خود را بر "من" مردم‌تان ترجیح ندهید که در خسران خواهید بود:

دلا، تا کی همی جوئی منی را؟ چه داری دوست هرزه دشمنی را؟

چرا جوئی وفا از بی وفائی؟ چه کویی بیهده سرد آهنی را؟

ایا سوسن بناگوشی، که داری به رشک خویشان هر سوسنی را

یکی زین برزن ناراه برشو که بر آتش نشانی برزنی را

حال اگر شما راستی رودکی‌خوانید و اشتباه‌خوانی شعر او را نکوهش می‌کنید، در برابر آئینه دیوان پر از سخنان نیکوی او ایستاده خود را نگاه کنید، رهبران‌تان را نگاه کنید، پستاره‌های‌شان را ببینید، تیغ‌های‌شان را بشمارید و بگوئید که چقدر شعرهای رودکی را خوب خوانده‌اند/اید/ایم؟